



ای آزادی!
ای نام تو شورمزه از خون
طعمی اما شیرین
چون شیر مادر داری!

استرداد استقلال افغانستان یگانه رویداد با اهمیت تاریخی است که مورد تایید و پشتیبانی همه اقوام و قبایل مسکون در ساحه جغرافیایی افغانستان کنونی قرار داشته است. مردم افغانستان نه تنها در داخل کشور بلکه در گوشه و کنار جهان با یکصدا و احساس مشترک باهمی این روز با اهمیت را جشن میگیرند.

بعد از چند دهه امسال جشن استقلال در شرایطی خاص برگزار گردید. آنچه جالب بود برخورد بعضی از رادیوها و نشرات پر قدرت جهان است که برای افغانستان نشرات دارند. آنها با مهارت زیاد در یک سلسله برنامه های مشخص به بیرنگ سازی و بی اهمیت جلوه دادن این رویداد سترگ حیات کشور ما پرداختند، ولی غافل از اینکه امروز بیشتر از هر زمان دیگر مردم افغانستان به اهمیت و ماهیت استقلال پی برده اند و غربال تاریخ و حوادث قرن حاضر، دوستان و دشمنان، سره و ناسره را از هم سوا نموده است. اینک زمان آن رسیده است تا مردم در رابطه با حوادث و رویدادهای تاریخی، با در نظر داشت حقایق و اسناد تاریخی، خود با مغز سرد و قلب گرم و با احساس قضاوت نمایند.

هزبر شیرازی

و اقوام کشور در تحت قیادت شاه جوان سنگر آزادی خواهی را گرم نگه داشتند و حماسه سومین نبرد افغان با انگلیس را به پیروزی رساندند.

در ۸ اگست ۱۹۱۹ میلادی معاهده صلح میان افغانستان و انگلستان در کنفرانس راولپندی به امضا رسید و در ۱۸ اگست ۱۹۱۹ میلادی مطابق به ۲۸ اسد ۱۲۹۸ هجری شمسی این معاهده توسط شاه امان الله توشیح گردید. هر چند انگلیس ها با شیوه دیپلوماسی انگلیس، امضای سند استقلال افغانستان را تا سال ۱۹۲۱ میلادی به تعویق انداختند، اما مردم و دولت افغانستان همان تاریخ فراموش ناشدنی ۲۸ اسد ۱۲۹۸ هجری شمسی را روز استقلال خود اعلان کردند و تا به امروز جشن میگیرند.

روح شهیدان راه آزادی شاد باد!
هشتاد و چهارمین سالگرد آزادی میهن
ما از استعمار انگلیس مبارک باد!



خون خود درخت آزادی را جامه همیشه سبز پوشانیدند.

اعلیحضرت امان الله غازی بدینگونه به سلطه چهل ساله انگلیس بر سیاست خارجی افغانستان که از زمان امیر عبدالرحمن در ۱۸۸۰ میلادی در افغانستان قایم شده بود و در دوران سلطنت امیر حبیب الله نیز ادامه یافت - پایمان داد. هر چند دولت هند بریتانوی به داعیه استقلال افغانستان جواب منفی داد، اما احساسات ملی و هیجانات رزمی مردم ما که با یافتن رهبر دلخواه به اوج رسیده بود، کجا میل سرخمی داشت؟ لشکر مردمی متشکل از همه ملیت ها

ای آزادی!

ای نام تو شورمزه از خون
طعمی اما شیرین
چون شیر مادر داری!

بیاد بیاوریم اپریل سال ۱۹۱۹ میلادی را، زمانی را که اعلیحضرت امان الله غازی در مجلس عامی که نمایندگان اقشار مختلف مردم حاضر بودند و نماینده سیاسی انگلیس نیز حضور داشت، با صدای بلند و لبریز افتخار گفت:

«من خود و کشور خود را از هر لحاظ آزاد میدانم و امروز سیاست داخلی و خارجی افغانستان را مستقل اعلان میکنم. بعد از این افغانستان مانند سایر کشورهای جهان آزاد است و به هیچ قدرتی اجازه داده نمیشود که در امور داخلی و خارجی ما مداخله کند.»
چه لحظات نادر و با شکوه!

چه سعادت و سربلندی همچو کوه!
چه دریادلانی که از شب نهراسیدند و آفتاب را بوسیدند. چه لاله صفتانی که با هدیه



په دشمن خان توکر توکر کړه
بیا به د سرو شونډو ملهم درباندي ږدمه
با دشمن در آویز، پاره پاره شو
تا مرهم گلگون لبانم را بر زخم هایت نهم.

توری هغه حلمی وهینه
زړه یا مین وی یا یی پیغله ناسته وینه
آن جوان که شمشیر میزند
یا عاشق است، یا دوشیزه ای چشم به راهش.

پیغلو پورنی سره اغوستی
لکه چی بیا د شهید قبر ته ورځینه
دوشیزگان چادر های سرخ پوشیده اند
مثلی که باز به مزار شهیدی میروند!

لندی

لندی قالبی است برای شعر محلی پشتو. هر لندی از دو مصراع نامساوی تشکیل میشود که مصراع اول نه هجایی و مصراع دوم سیزده هجایی است. گویندگان لندی ناشناس بوده و احساسات عاشقانه و پاک زنان و مردان پشتون را نسبت به یار و دیار بازتاب میدهند. ما در اینجا به مناسبت تجلیل از روز آزادی چند لندی را با ترجمه دری آن که بازگو کننده حالات روانی حماسی و ملی دختران پشتون است برای شما برگزیده ایم:

د آزادی نه خان قربان کړه
چی هر سهار نجونی زیارت لره درځینه
جان فدای آزادی کن
تا هر بامداد،
دوشیزگان به زیارتت بشتابند.

ته په غزا کی خان شهید که
زه به خپل شال ستا پر زیارت وغورومه
تو در غزا شهید شو،
من شالم را روی مزارت هموار میکنم.

بیلتوننه راشه ستړی مه شی
زړه می پښتون دی میلمه نه خپه کوینه
جدایی! آمدی؟ بیا مانده نباشی
دلہ پشتون است، مهمان را آزرده نمیسازد.

یادداشت های کوتاه تاریخی

میتفورد - جلد هفتم، صفحه ۱۰:

«وقتی که دولت ضعیف گردید و مامورین انتظامی از کار و اجرای وظیفه باز ماندند طبقات پست و رذل جامعه پیش می افتند. هر فتنه و آشوبی که برمیخیزد با دست و اقدام همین طبقات رذل و پست است طوری که دیگر مردم صاحب جان و مال خود نیستند...»

میتفورد - از صفحات مختلف جلد هشتم: «... و از گون کردن حکومت یک کشور شرقی با فهم و اطلاع و بصیرت یکعده بسیار قلیل و انگشت شمار معقول نیست.»

... اولین عامل مهم و موثر و بی زوال انقلاب با ایجاد وسایل تکامل فهم و قوه رشد و تمیز هر ملت است.

... بطور کلی سیاست دولت انگلیس روی یک چنین محوری مدام دور میزند: برای برهم زدن اوضاع ثابت و آرام یک کشور اول حکومت ثابت و منظم آن مملکت را برهم میزنند، رجال با سابقه و کارآمد فهمی آنرا از میان برمیدارند، نامزد های پست و فرومایه و آزموده خود شان را بهر وسیله که خود به بکار بردن آن وسایل آشنا هستند، بجای آنها میگذارند... همینکه حکومت دو سه دور با رقابت و همچشمی این فرومایگان دست بدست گشت، اغتشاش، ناامنی، فتنه و آشوب در تمام اطراف و جوانب آن کشور بروز میکند، تا جایی که ملت و سکنه آن کشور خسته و ناتوان شده به سهولت در مقابل هر دسیسه و هر نیرنگ و خدعه تسلیم شده به اطاعت هر رذل و پست فرومایه که زمام امور بدست او افتاده است، تن در میدهند. تاریخ هریک از مستعمرات انگلیس را مطالعه کنید دیده میشود بدین منوال آنها به اختیار آن دولت پر حيله و تزویر درآمده اند. این اصلی است که در تصرف تمام مستعمرات انگلیس بکار رفته است!

... بدبخت ملتی که حکومت ضعیف دارد. برای یک مملکت بلایی بزرگتر از این نمیتوان تصور کرد.»

هر که ناموزد از گذشت روزگار
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

کنسار جلوگیبری کنسار...
چیرول در صفحه ۲۶۶ ادامه میدهد:
«به عبارت دیگر حرکت از قلمرو افغانستان (مقصودش حرکت قوای امپراطوری روس است به سوی هند) مستلزم جنگ های سخت و بسیار خطرناک است. برای افغانستان فرق نمیکند هر کس بخواهد از افغانستان عبور کند، باید مقاومت های سخت را در هم شکند، قشون های زیادی به میدان جنگ آورد، با خطر های بیشمار هر روز روبرو شود. هرگاه ماجراجویی بخواهد به این کار اقدام کند، باید اینها را به حساب بیاورد!»

ادوارد لدویچ میتفورد که از مستخدمین کشوری دولت انگلیس بوده و به طور ناشناس از ایران عبور نموده به افغانستان رفته است، در کتاب (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نهم) حرف های میگوید که عبرت آمیز بوده و به اوضاع جاری کشور ما و جهان تا هنوز میخواند. وی در صفحه ۷۶ جلد دوم سفرنامه خود مخارج دولت انگلیس را از افغانستان تقید میکند و مینویسد:

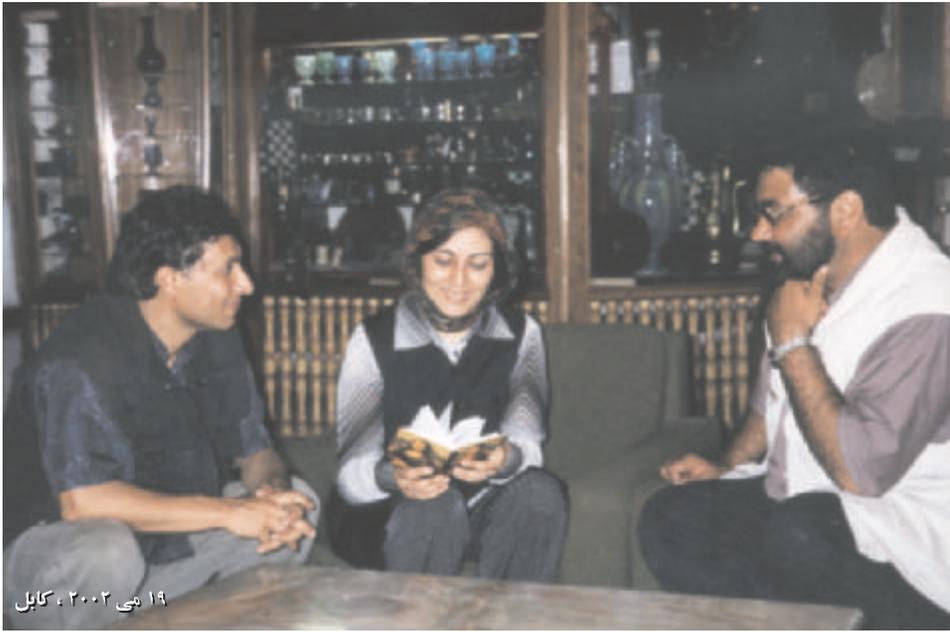
«ما مجبور هستیم هر صاحب نفوذی با ریس قبیله ای را که نمیتوانیم به زور قوه نظامی محو کنیم به زور پول او را مطیع خود گردانیم و هر ماهه مبلغ زیادی به این اشخاص مقرر می دهیم و همین عمل ما سایر روسا و امرا مطیع را تشویق میکند که علیه ما قیام بکنند و ما مجبور میشویم که به آنها نیز مقرر داده، آنها را ساکت کنیم.»

... شاید این عمل در باره عده ای از شاهزادگان بیکاره و نالایق و عده ای از وزرای خاین که با ما مساعدت میکنند تا مملکت خود شان را تصرف کنیم و دستورات ما را اجرا میکنند، خوب باشد لیکن خریدن قبایل کوهستان ها و رشوه دادن به امرا دزد و قطاع الطریق مثل ریختن آب در غربال است.»

جان ویلیام مولف (تاریخ جنگ های افغانستان) در صفحه ۳۹۷ جلد سوم کتاب خود چنین مینویسد:
«... اشغال افغانستان یک اشتباه بزرگ سیاسی و نظامی بوده که با مصارف فوق العاده زیاد تحمیل بر بودجه مملکت هندوستان شده است...
چه نتیجه ای از این جنگ گرفته شد؟ مقصود چه بود؟ مقصود این بود که در مقابل غرب سدی در افغانستان احداث کنند و این قشون اعزام شد که جلو تجاوزات ایران را بگیرد و از دسایس روس ها جلوگیری کند...»

افغان ها ملت فراموش کاری نیستند و هرگز این خطا ها و ظلم ها که بر آنها وارد آمده عفو و فراموش نخواهند نمود. چه از کابل به قندهار و چه از کابل به پیشاور در تمام این نواحی خرابی هایی که ما وارد آورده ایم، در پیش نظر آنها مجسم میباشد. خانواده ای نیست که خون کسان شان در این کشمکش ریخته نشده باشد و آنها مدام در فکر انتقام از این فرنگی های کافر خواهند بود. در های اصلاح و موافقت بروی ما بسته شده است. هرگاه دشمنی افغان ها سبب ضعف سیاست ما شده است، یقین باید کرد که مسبب اصلی خود ما بوده ایم. تمام اینها نتیجه رقابت و حسادت بین دولتمین انگلیس و روس در آسیای مرکزی است...»

چیرول در صفحه ۱۸۶ کتاب خود مینویسد:
«ما (مقصود دولت انگلیس است) نه تنها یکبار بلکه چندین بار در مورد افغانستان درس های مهم یاد گرفته ایم. البته در مقابل تحمل خسارت های سنگین مالی و جانی که بر ما وارد آمده است، ما از نیروی مقاومت نژاد افغانی آگاه شدیم. این ملت رشید و جنگی در دشت های مخوف و کوه های صعب العبور وطن موروثی خودشان، نشان دادند با چه فداکاری جنگیدند و از آن دفاع کردند... در این جنگ ها قصد شان این بود که از هجوم و حمله



۱۹ می ۲۰۰۲، کابل

«هم قفسی با هژبر»

مستنطق: گلنور بهمن

دوست دارم که کاری است همواره مثبت و دلگرم کننده. نمیتوان از کودکی ناامید شد. نمیتوان کودکی را بدسرشت یافت. کودک معصوم است و بیگناه. کودک آینده است و امید. پس اگر میخواهیم در زنده گی جریانی را به طور مثبت آن تغییر بدهیم، باید کار را از کودکان و با کودکان آغاز نماییم.

* آقای هژبر در باره کارهای جدیدتان، (آفرینشهای جدید کارتونی) ما را در جریان بگذارید.

در مورد کارهای تازه حرفی ندارم تا بگویم، جز اینکه مثل همیشه اندیشههای تازه مرا با خودش میکشاند و چون قایق کوچکی دستخوش امواج افکار تازه میباشد. در این روزها مجموعه آثارم را به نام «در فاصله بین دو انفجار» چاپیده ام و مجموعه دیگری را بنام «دو گام به عقب» رویدست دارم. نشر نوارهای «زامهران» نیز مرا شیفته یی خودش ساخته است. سری از فلمهای مستند در رابطه به زندگی یاران دور از میهن نیز بخشی از وقتم را میبلعد. مهمترین کار را که آغاز نموده ام، تدوین تاریخ تصویری کشورم است که زیر نام «فانتزی تاریخ» رویدست میباشد.

* چه وقت به کشور خود بازگشت میکنید؟ هژبر: من قلباً هرگز مهاجر نبوده ام. همیشه و همواره افغانستان جزئی از خوابها، خیالها و فانتزیهایم بوده است. در جهان امروزی که هر روز از لحاظ ارتباطی کوچک شده میرود بیشتر به دهکده یی شبیه شده است. همواره کوشیده ام تا با طرحها، کارتونها، نوارها و

است؟ آیا ما به عقاید دیگران احترام داشته ایم و به دیگران حق تفکر، نتیجه گیری و اندیشیدن مستقلانه را قایل بوده ایم؟ آیا ما از طبیعت ماحول خویش بصورت منطقی استفاده نموده و یا اینکه بیرحمانه به انهدام آن کوشیده ایم؟!

از روزگاران دور در کشور ما از آنجایی که همیشه حق و حقوق را خدایان دین و دولت تعیین مینموده اند و معمولاً هم که ایشان مرد تشریف داشته اند، بنا در گام نخست باید زیباترین نیمه خلقت یعنی زن جز مالکیت ایشان محسوب میشد و اسیر خواستهای قدرت باقی مینماند که تا امروز مانده است. به این ترتیب ما خودخواهانه و بیرحمانه نیمه ای از حیات و نیروی اجتماعی جامعه یی افغانی را از اشتراک در زنده گی فعال انسانی محروم گردانیده ایم... که باید نمیکردیم. در شرایط کنونی روزنه یی برای ورزش هوای تازه گشوده شده است که باید با سینه فراخ به استقبال آن رفت و به تنفس آن پرداخت. نه اینکه باز هم با خودخواهی و هراس از اینکه مبادا قدرت دیروزین و دیکتاتوری تاریخی از دست ما نبرود، ششهای خود را بروی ورزش هوای تازه بندیم و چشمان ما همچنان کور در برابر تحولات زندگی هامیل جهانی باقی بماند.

* خانم پژواک لطفاً رابطه خویش را با شعر، داستان و ادبیات کودک نشان بدهید.

رابطه من با شعر رابطه انسان با آئینه است. رابطه ام با داستان رابطه انسان با پنجره. رابطه ام با کودک رابطه انسان با پرنده است. ادبیات کودک را از سببی

* آقای هژبر پروین پژواک را چگونه کشف کردید؟ – پروین پژواک را من کشف نکردم. روزی به کشف من آمد. با آنکه در مقابلش قرار داشتم مرا کشف نتوانست. سری تکان داد و رفت. از عقبش صدا زد و به این ترتیب با هم آشنا شدیم. از آنروز تا اکنون که بیش از دو دهه میگذرد، مشغول کشف او هستم. ولی او هر روز برایم کشف تازه یی است. گاهی او را همشهری دنیای رویایی، زلال و دست نخورده یی دریا دختر کوچک می یابم و گاهی او را همشهری و همدل نسل خودش و گاهی هم فراتر از نسلها میندیشد.

* خانم پروین پژواک آیا قفس زندگی، با موجودیت هژبر، برای تان گوارا مینماید؟

– البته که گوارا... بخصوص که قبل از هژبر قفسی وجود نداشت! همقفسی با هژبر (شیر) هم که آسان نیست!

* لطفاً دیده گاه خویش را در باره مسائل حقوق زن در جامعه بیان فرمایید.

هژبر: قبل از پاسخ به این پرسش باید اندکی تامل کرد و به اطراف خویش نگریست و دید که آیا در جامعه ما تا امروز کسی به جز از خودش و حلقه یی نزدیکانش به اشخاص و پدیده های دیگر حقی قایل شده و اندیشیده است؟! مگر ما تا امروز توانسته ایم ابتدایی ترین حق انسان را که حق حیات است، تامین نماییم؟ اطفال ما که فردای جامعه هستند آیا از ابتدایی ترین حقوق شان مستفید شده اند؟ آیا ما پذیرفته ایم که همه ما انسان هستیم و هیچکس از جوهر بهتر و عالیتری ساخته نشده

پروین پژواک از مجموعه "دریا در شبنم"



شیطان

درون دوزخی داشت
و خود را شیطان می نامید
چون در بهشت آغوشم پناه یافت
دریافت که نام نخستینش

فرشته بود!



افکار من

پوقانه های رنگین
که من همواره از یاد می بزم
تار شان را در دست محکم گیرم
در آبی آسمان
با ابرها یکجا می شوند ...

افکارم را در قطره های باران

و رنگ گلها

باز می شناسم ...



می روی

و چون گوش می دهم
از خانه بی تو
چون صدفی بی مروارید
صدای باد می آید ...

در این سفر بود که بهمن را گلنور ستبر سینه و تهمتن، سمیع حامد را بزرگمهر آتشین کلام، رازق را همان مامون آتشین چشم همیشگی و ذره بین ذره پرداز، صدیق را علمبردار برمکیان، فهیم را با قلبی به وسعت دشت های پر از لاله، علی حیدر وحید را وارسته از هر خواسته و به همین گونه دیگر یاران همدل چون محترم خالد نویسا، پرتو نادری، حسین فخری، بریالی باجوری، حسن پاونده، کمال الدین مستان، پیر محمد کاروان، عبدالهادی هادی، انور وفا سمندر، لیوال، تکل، محمد عوض حصار نایی، استاد چشتی، افسر رهبین، یوسف آصفی، ساجده میاد، محب بارش، ضیا رفعت... که هر یک همچون ستاره های درخشان در پهنه فرهنگ کشور میدرخشند، ملاقات کردم و گوشه ای از محبت ایشان را توشه راه ساختم.

در طول دومین کنفرانس جامعه مدنی آشنایی با جوانان بی همتایی چون داکتر نعمت الله بیژند، همایون نایب خیل، سید حبیب احمدی، فرید احساس، عبدل احمد محمدیار، صفی الله احمدی، نجیب پیکان، بهار همایی و ده ها جوان دیگر این باورم را بار دیگر تجدید کرد که هر چند سالیان جنگ با دریغ و درد بسیاری از داشته های ما را به یغما برده است، ولی جوانان با صلابت، غرور، دانش و آگاهی کافی بهتر از هر زمان دیگر مصمصانه مشعل همیشه جاویدان فرهنگ کشور ما را درخشان خواهند نگهداشت.

افغانستان را در مجموع و شهر کابل را بصورت خاص آماده برای دوباره برخاستن، قامت برافراشتن و دوباره ساختن یافتم. و در اینجا و آنجا گلهایی را دیدم که با تمام زیبایی و طراوت از میان زمین کف کف شده خشک و پر از سنگ و خار جوانه زده اند و رایحه خوش و معطر شان را سخاوتمندانه بدست نسیم صبحگاهی میسپارند.

پروین: از اولین گلایی که بویدم تا آخرین کوهی که دیدم... برایم جانی دوباره داد. مهر و محبت هموطنانم و عزتی را که ایشان به من دادند، در هیچ جایی نه خواهم یافت، نه جستجو خواهم کرد. کابل شهری است که در آن به دنیا آمده ام... بهترین دوستان خود را یافته ام... شاعر و نویسنده گشته ام و عاشق شده ام. کابل یعنی خاطره... و سفر به کابل رویایی که به بیداری پیوست. اینک دوری از کابل به خواب دوباره میماند. برگشت به کابل آغاز دوباره خواهد بود.

گلنور بهمن

سایر آفریده هایم در لحظات خلوت و تنهایی هموطنانم حضور داشته باشم. بازگشت فزیک من ارتباط میگیرد به زمانی که مرحله ضرورت کامل فرا برسد و اطمینان یابم که در داخل افغانستان بهتر از هر جای دیگر میتوانم کاری را انجام بدهم. در شرایط کنونی همواره کوشیده ام تا با استفاده از امکانات موجود در کشور میزبان و شرایط کاری ام بیاموزم، بیافرینم و آفریده هایم را خدمت شما تقدیم نمایم. میدانم کافی نبوده است ولی چه باید کرد؟ زنده گی نیز گاهی بیرحمانه قواعد بازی خودش را تحمیل میکند.

پروین: پس از سال ها دوری هنگامی که از بس پشاور در صحن باغ هتل کابل پای بر زمین گذاشتم، شام بود و باران نم نم میبارید. بته های گلاب با عطر و رنگ ساده گلایی خویش مرا به سوی خود کشیدند. از اولین گلایی که بویدم دریغی دلم را به درد آورد: چرا رفته بودم؟ و همان دم سوالی دردناک تر پرده های دلم را لیرزاند: باز چطور خواهم رفت؟

هنوز در کابل بودم و مهاجر نشده بودم که نام یکی از مجموعه های شعری چاپ نشده ام «سفر میکشد مرا...» بود. باوری زنده ام نگهدارد. من باز خواهم گشت.

* آقای هژبر لطفاً صادقانه بگوئید شعر کدام شاعر بانو را به پیمانه شعر های پروین پژواک دوست دارید؟

... نمیتوان تمام اشعار و آفریده های کسی و حتی از خود را دوست داشت. در هنر و ادبیات قبل از دریافت آثار نام ها را نمیخوانم. این اثر است که بعداً به من حکم میکند که باید نام آفریننده آنرا بدانم... و از کجا که در برخی موارد دلم نخواهد. آثار پراکنده از آفرینشگران مختلف را دوست دارم. آنچه را در آثار پروین دوست دارم، صمیمیت، ساده گی، عاطفه و باور های انسانی و صداقت قلبی اوست. او به هر آنچه که مینویسد قبل از هر کس دیگر خودش باور دارد. و چون سعادت باهمی با او را دارم میدانم که از جمله انگشت شمار هایست که دوگانگی را بین خودش و آثارش راهی نیست.

* لطفاً خاطرات سفر خویش را به افغانستان با تمامی زیبایی هایش تصویر کنید.

هژبر: سفر کنونی به افغانستان خیال زیبایی بود که به حقیقت پیوست. زیباترین بخش این سفر آدم هایی هستند که ملاقات با هر کدام شان برایم کشف و سعادت پایان ناپذیر بوده است.

CARTOONS FROM
AFGHANISTAN
هژبرشینه‌اری

از مجموعه "در فاصله بین دوانفجار"



هژبرشینه‌اری



هژبرشینه‌اری



دریا

به سرچشمه اش

باز گشته

اینک پس از سالها دوری از شهر و کوچه
گی هایش واپس به شهر کابل به
میهمانی عشق و عاطفه رفته است.
شهری که رستم ها و آرش هایش
بیبصرانه چشم به راه یاران سفر کرده
هستند.

فرهاد دریا هنرمندی که در دشوارترین
سالهای سیاه صادقانه خیال ها و یقین
های دیار نازنیش را فریاد میکرد و
عاشقانه سلام هایش را به دورافتاده گان
شهر کابل می فرستاد و عاقبت خود
غریب و دورافتاده یار و دیارش شد،



قهار عاصی

در پرده های نازک شیدایی
یاری نمانده است که بنوازد
آوازه‌های عاشقی ما را
کس نیست تا ز باغ برون آرد
منظومه های روشن دریا را

عشق وطن

ای مادر تنها عشق
به خاک نیست

عشق وطن ای مادر تنها عشق به خاک
نیست
و تنها عشق به گیاهی نیست که در زیر
پای افسرده میگردد
عشق به وطن خشم فنا ناپذیر است در
برابر کسی که او را محروم میسازد
عشق به وطن کینه در برابر کسی است که
برما تجاوز مینماید
دنیایی از خاطراتی که ما را به خود
میخواند چون خون قلب مجروح ما به

هوسی مارتی به حیث قهرمان ملی، شاعر
انقلابی و پدر جنبش آزادی خواهی کیوبا
خوانده شده است.
هوسی مارتی در ۲۸ جنوری ۱۸۵۳
میلادی در هاوانا متولد و بعد از مبارزات
زیاد برای کسب استقلال کیوبا از تسلط
هسپانیا در نبردی مقابل قوای سلطنتی و
استعمارگر هسپانیوی به تاریخ ۱۹ می
۱۸۹۵ در کیوبا به قتل رسید.
او در شعری که شکل نمایشنامه را دارد و
در آن ابده له (عبدالله) جوان کیوبایی
می خواهد به جنگ در مقابل
استعمارگران هسپانیوی برود و خطاب به
مادرش که با مهر مادری می خواهد مانع
رفتن او شود، میگوید:

جهیدن می افتد
آیا تصور میکنی که بالاتر از وطن و عالی
تر از فکر وطن چیزی است؟
سلام بر کسی که از وطن خود پاسداری و
دفاع مینماید
و در این آرزوی مقدس خون خود را
ناچیز میشمارد و موانع هرگز در برابرش
مقاومت ندارد
مبتکران این تقدس را ناچیز می انگارند
اما وطن خواهان آسمان را برای پرواز
ناکافی می انگارند
و به آسمان هم با جسارت و نیروی تسخیر
ناپذیر میرسند
مادر، مادر!
نه، نه
من به جنگ میروم!

آزادی در سخنان بزرگان

اگر خواهی از آزادان باشی، طمع در دل خویش جای مده .

قابوسنامه

انسان نمیتواند آزادی را بپرستد و در عین حال چشم او به مال و منال دنیا نیز دوخته باشد .

آلبر موره

اگر بردگی باطل نیست، هیچ چیز باطل نیست .

لینکلن

آزادی درک احتیاج و واقعیت است .

جرج (ژرژ) واشنگتن

آزادی بزرگترین عطیه و موهبتی است که به انسان عطا شده و در قبال آن تمام نعمات و عطایای دیگر پوچ و ناقابل و بی مصرف است .

اپیکتوس

ارزش مرد آزاد براینستکه حس کرامت شخصی داشته باشد و به تاثیر این قوه راضی نباشد که هر نوع عقیده بر او تحمیل شود .

آلبر موره فرانسوی

انسان تا آزاد نباشد و حیثیت و احترام همنوعان خود را مراعات ننماید، حق ندارد خود را انسان بداند و انسان بخواند .

محمد علی جمال زاده

انسان آزاد خلق شده اما همه جا در بند و زنجیر است .

ژان ژاک روسو

آزادی فقط در عالم خیال وجود دارد .

شیلر

آزادی مقدس ترین و شریف ترین حقوق انسانیت است .

علی دشتی

آزادی را فقط در مجسمه آن یافتیم .

ژان ژاک روسو

ای آزادی چطور با تو بازی کرده اند!

مادام رولاند

آزادی حقیقی آن نیست که هر چه داریم

انجام دهیم بلکه آنست که آنچه را حق

داریم بکنیم .

ویکتورزن

آزادی باده ای است که هزاران تن آنرا

برای بدمستی می نوشند و یک تن برای

سرمستی .

همیلتون

آزادی نباشد، لقمه را هم بدون اجازه

نمیتوان برداشت .

چینی

آبادی یک کشور را از روی نسبت آزادی

اش می سنجند، نه از روی حاصلخیزی اش .

منتسکیو

آزادی بدون امنیت چاقو بدست دیوانه

دادن است .

امریکایی

آزادی این نیست که شما احترام و ارزش

خود را حس کنید، یعنی چنانکه هست آنرا

تمیز بدهید و بدانید که چه حقوقی دارید و

در عین حال متوجه باشید که وظایف شما

در برابر اجتماع چیست، بلکه باید آزادی

دیگران را محترم شمارید و وظایفی را که

اجتماع به عهده شما گذاشته است، به

خوبی انجام دهید .

آلبر موره

آزادگی جز با توانایی اراده - اراده به

وسیع ترین معانی آن هرگز مقدور نمیشود .

ژرژ پولبته

آزادی جزئی یا آزادی نسبی که هر فردی به

سهم خودش بهره مند است، مقدار آن از

لحاظ شدت یا ضعف مربوط به کیفیت اراده

و جوهر روحانی دارنده آن و مؤثرات

خارجی است که عارض اراده وی میشود .

کامیل فلاماریون

آزاد کسی است که خود را از بند شهوات

نجات دهد.

جواد الایمه ع

آزادی از بند پول و پرهیز از فریب مال و

نداشتن حرص ثروت از سختترین مراحل

تفوق و برتری و پیروزی است .

آلبر موره

ای آزادی، چه جنایت ها که به نام تو

مرتکب میشوند!

مادام دولاند

آزادی این نیست که هر کس هر چه دلش

خواست بکند بلکه آزادی حقیقی قدرتی

است که شخص را مجبور به انجام وظایف

خود میکند .

جرج ماکدونالند



انتشارات هژبر
HOZHABER PUBLICATIONS
hozhaber@yahoo.com

لحظاتی از تجلیل هشتاد و چهارمین سالروز آزادی میهن ما در شهر کابل

